



درباره سهیلا صفرزایی که در کنار فعالیت‌های قرآنی از توانمندسازی خانم‌ها و کار تولید غافل نشده است

نمی‌گذارم چالش‌ها مرا از پای درآورند

عباسعلی سپاهی یونسی | برای دیدار با میهمان این هفته‌ام به شهر زاهدان آمده‌ام شهری که بارها و بارها به آن سفر کرده‌ام و دوستش دارم. سهیلا صفرزایی، مدیر مؤسسه قرآنی بحرالعلوم شهرستان زاهدان است و البته کارآفرینی که برای توانمندسازی خانم‌ها تلاش می‌کند. در کنار کارهای قرآنی، محصولاتش که او و گروهش در کارگاه مؤسسه قرآنی خودشان تولید می‌کنند آن قدر چشم‌نواز و زیباست که می‌شود ساعت‌ها تماشا کرد و لذت برد. الگوی او برای اداره جلسات قرآنی الگویی است ارزشمند که می‌تواند به تولید، کارآفرینی و توانمندسازی شرکت‌کنندگان در جلسات منجر شود و این ارزشمند است.

از اردبیل تا زاهدان

در معرفی خودم دوست دارم بگویم ایرانی هستم چون سال ۱۳۴۷ در اردبیل به دنیا آمدم. دوران دبیرستان را در تبریز به پایان رساندم. پس از ازدواج به استان سیستان و بلوچستان آمدم و همین‌جا ماندگار شدم. پدرم سیستانی بود و مادرم ترک و من هم با پسرمویم ازدواج کردم. پدرم مردی بود بسیار مهربان و هم مؤمن و معتقد و حلال‌خور. چون پدرم نظامی بود من در شهرهای مختلف زندگی کردم؛ بیرجند، تهران، گرگان، زاهدان و... مادرم هم بسیار مقید و مذهبی. من در کودکی بسیار شلوغ بودم، مادرم می‌گوید همه اردبیل از دست من به امان آمده بودند. دوران دبیرستان هم بسیار فعال و پرن انرژی بودم و این را درباره من به کار می‌بردند که انرژی مثبت من زیاد است. همان زمان هم به نظر خودم اعتماد به نفس خوبی داشتم که از پدرم به من رسیده بود چون پدرم مردی بود که به ما خیلی بها می‌داد، تا زمانی که ازدواج کردم و آرام شدم. من تا زمانی که تبریز بودم و ازدواج کردم تحصیلاتم دیپلم بود. بعد که ازدواج کردم همسرم خیلی اعتقادی به تحصیل و کار نداشت و می‌شود به نوعی گفت محدود بودم و این برای من که خیلی دوست داشتم فعال باشم سخت بود، اما پس از مدتی ایشان اجازه تحصیل و کار را داد. بعد از ازدواج لیسانس خودم را در رشته اصلاح و تربیت گرفتم چون دوست داشتم وارد کانون اصلاح و تربیت بشوم. نمی‌دانم این علاقه از کجا می‌آمد اما می‌دانم خیلی دوست



جلسه‌ای که پربار شد

من چون به قصه‌های قرآنی علاقه فراوانی داشتم، در جلساتی که داشتیم قصه‌های قرآنی را می‌گفتم و این سبب می‌شد علاقه‌مندان بیشتری پیدا شوند. خانم‌هایی که در جلسه شرکت می‌کردند می‌گفتند خانم صفرزایی تفسیر می‌گوید اما من بارها تا گیدی می‌کردم که من نه سواد این کار را دارم و نه تفسیر می‌گویم من فقط قصه‌های قرآنی را می‌گویم که شیرین و پندآموز هستند. از طرفی خداوند به من استعدادی داده است که وقتی دوستانی برای حل مشکلاتشان به بنده مراجعه می‌کردند احساس می‌کردم از مشاوره گرفتن راضی هستند و مشکانشان حل شده است چون می‌دیدم مراجعات روز به روز بیشتر می‌شود. یعنی جلسه ما هم جلسه قرآن بود، هم مشاوره و هم به مناسبت ولادت‌ها، شهادت‌ها و دیگر مناسبت‌ها فعالیت‌های فرهنگی برگزار می‌کردیم که از آن‌ها استقبال می‌شد. کار به جایی رسید که آن قدر استقبال از جلسه زیاد شد که باید جلسه را به جایی بزرگ‌تر منتقل می‌کردیم چون منزل ما جوابگوی آن تعداد مراجع‌کننده نبود. پس از این ماجرا با پیشنهاد اداره تبلیغات اسلامی قرار شد بچه‌ها به مسجد و برنامه‌های مسجد هدایت شوند تا آموزش‌های لازم را آنجا ببینند و در ادامه، فعالیت جدی‌تر قرآنی ما با این کار شروع شد. تابستان تمام شده بود و من از سفری که رفته بودیم برگشته بودم. خانواده‌ها از آموزش قرآنی که بچه‌ها در مسجد دیده بودند خوشحال بودند اما معترض بودند که به بچه‌ها قول اردو داده‌اند اما بچه‌ها را به اردو نبرده‌اند. من از طریق اداره تبلیغات پیگیر

از جلسات قرآنی تا کارآفرینی

وقتی که دوره‌های مختلف قرآنی را گذراندم به من پیشنهاد تأسیس مؤسسه قرآنی را دادند ولی من هم اصلاً نمی‌دانستم کار مؤسسه قرآنی چیست و چگونه باید اداره بشود. آقای علیمحمدی از بزرگواران در اداره تبلیغات گفتند راهنمایی می‌کنیم. مجوز مؤسسه را به من دادند و کارم را با مسجد محله خودمان شروع کردم ولی با مسجد به مشکل برخوردیم و بعد متوجه شدم در همه کشور این مشکل وجود دارد. آن زمان معاون وزیر ارشاد وقت که آقای خواجه‌پیری بودند به بنده گفتند شما مکانی برای برنامه‌های خودتان اجاره کنید و ما هم حمایت می‌کنیم که همین‌طور هم شد و استارت کار ما زده شد. مربی‌گرفتم و آموزش لازم را دیدند، اما چون همه دلی کار کردند با حق‌الزحمه اندکی کار راه افتاد و این را هم بگویم کار قرآنی اگر دلی نباشد راه نمی‌افتد. سال ۱۳۸۶ بود و من برای نخستین بار دوره تربیت مربی پیش دبستانی برگزار کردم و حدود ۱۲۰ نفر شرکت کردند که استارت کار مؤسسه‌های استان از آنجا خورده شد. یعنی ما چند مؤسسه بودیم و از بین همین عزیزان افرادی انتخاب شدند و پیش دبستانی تأسیس شد. به این شکل توانستیم برای فعالیت‌های قرآنی روی پای خودمان بایستیم یعنی از شیف‌ت صبح درمی‌آوردیم و خرج شیف‌ت عصرمان می‌کردیم. این بود تا زمان کرونا. قصه کارگاه و ایجاد اشتغال ما به زمان کرونا برمی‌گردد. تا زمان کرونا یک پیش دبستانی شیک با ۲۱ نفر کادر داشتیم که ۱۱ نفر در شیف‌ت عصر بودند و ۱۰ نفر در شیف‌ت صبح‌و در شیف‌ت عصر هم برای گروه‌های سنی بزرگسال، کودک و نوجوان کار قرآنی انجام می‌دادند از حفظ و قرائت تا ترجمه، مفاهیم و... دوره‌های تخصصی داشتیم. وقتی کرونا آمد قاعدتاً همه جا تعطیل شد از جمله کار ما چون مکان مؤسسه استیجاری بود. چند ماهی مقاومت کردم اما صاحب‌خانه‌ها ما کنار نیامد و ما به‌خاطر کرونا پیش دبستانی را تعطیل کردیم. نیروها بیکار شده بودند. من هرگز فکر نکردم روزی روزگاری مربی قرآن بشوم، هیچ‌وقت فکر نکردم که روزی مؤسسه قرآنی تأسیس کنم یا هیچ وقت فکر نکردم پیش دبستانی تأسیس کنم و خلاصه من هیچ‌کاره بودم و همه این اتفاقات خواست خدا بود.



یادگیری پارچه‌بافی در بیرجند

آموزش لازم را دیدیم و گواهی لازم را هم گرفتیم. پس از برگشتن، پنج دستگاه پارچه‌بافی را با کمک بچه‌های قرآنی خریدیم هر چند هنوز مشکلات زیادی در یادگیری و بافتن داشتیم اما من به بچه‌ها گفتم عیب ندارد که در شروع کار را خراب کنید تا یاد بگیرید. خلاصه آن قدر خانم‌ها تلاش کردند که کار را یاد گرفتند و البته در این میان دستگاه‌ها هم عوض شد. این را هم بگویم که از همان اول من نگاهم این نبود که حوله و دستمال و این جور چیزها تولید کنم چون می‌دانستم مثلاً جایی مثل خراسان جنوبی این کار را چند سال است انجام می‌دهد پس ما نمی‌توانیم با آن‌ها و یا دوستان دیگری که در سایر نقاط این کار را انجام می‌دهند رقابت کنیم برای همین به این سمت رفتیم که با پارچه محصولات دیگری را تولید کنیم و این اتفاق هم افتاد.

جاهای مختلفی در سیستان کار کردم و در آن جلسات هم تأکید من بر این بود که فقط قرائت قرآن نداشته باشید و هر کدام از شما باید یک مؤسسه باشید. من به سراغ تأسیس مؤسسه رفتم که مشکلات خودش را دارد. از مجوز گرفته تا بحث مالیات و... اما همه این‌ها را می‌توان در خانه انجام داد. ما به تعدادی از خانم‌ها سوزن دوزی یاد دادیم، به تعدادی سیاه‌دوزی و... پیش از شهادت سردار سلیمانی؛ من و چند نفر دیگر قرار گذاشته بودیم که برای یادگیری پارچه‌بافی سنتی به کارگاه خانم ذاکریان که از کارآفرینان بیرجندی و احیاکننده پارچه‌بافی سنتی روستای خراشاد بودند به بیرجند برویم چون دلم می‌خواست خانم‌ها به سمت تولید و کارآفرینی و کار اقتصادی هم بروند. ما ۶ نفر رفتیم و در مدت هشت روز با هزینه خودمان

من در خانه یک دکمه به زور می‌دوزم چون اهل این کارها نیستم، اما زمان کرونا دیدم نیروهای درجه یک با اخلاق با این همه توانایی که در سختی هم کنار من بودند بیکار شده‌اند. دلم می‌خواست بچه‌ها را دوباره دور هم جمع کنم که ذهنم به سمت اشتغال رفت. ضمن اینکه پس از افتتاح مؤسسه قرآنی هم جلسات خانگی قرآن را در بعضی محله‌ها با عنوان جلسات قرآنی دین و زندگی احیا کردم و خواستم کارشان صرفاً قرآن خوانی نباشد و فعالیت فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی هم با محوریت قرآن داشته باشند. فکر کردم وقتی ۵۰ خانم دور هم جمع می‌شوند که جلسه قرآن داشته باشند اگر فعالیت فرهنگی و اقتصادی نداشته باشند به خودشان و به شهر خودشان آسیب می‌زنند. من در قالب جلسات قرآنی ۲۰ سال در حاشیه شهر و

تولید و آموزش ۳۰ نفر

قناعت جاهای دیگر فرق می‌کند، توقعی که دارند فرق می‌کند و این قناعت از نظر من مثبت نیست چون سبب می‌شود طرف به پیشرفت نرسد. در این سال‌ها برای تولید کارهایم با خشک‌شویی مشکل داشتم، با خیاط مشکل داشتم و خلاصه به راحتی محصول تولید نکردیم اما تلاش کردیم و ادامه دادیم. فکرش را بکنید برای مونتاژ بعضی محصولات پارچه‌هایمان را به اصفهان می‌فرستیم در صورتی که دوست دارم این کار در شهر خودم انجام بشود.

من آدم خیلی جسوری هستم که تلاش می‌کنم و نمی‌گذارم این چالش‌ها من را از پای دریاورد ولی خیلی‌ها را می‌بینم با دیدن سختی‌ها و موانع سر راه عقب‌نشینی می‌کنند. خدا را شکر در حال حاضر هم مؤسسه قرآنی را داریم که به صورت تخصصی کار می‌کند، هم خانه‌های دین و زندگی را در محلات مختلف داریم، هم کارگاه پارچه‌بافی را با هشت نفر

بافته پارچه، دو نفر خیاط، سه نفر سوزن دوز، سیاه‌دوز و آینه‌دوز، یک نفر مدیر تولید و یک نفر سرایدار داریم. محصولات ما بیشتر دکوراسیون داخلی، کوسن، رانر شال تخت، شال میل، شال سر و... است و مقداری از پارچه‌های تولیدی ما مناسب کار مزون است و از آن‌ها در تولید لباس استفاده می‌شود.

در این سال‌ها نزدیک به ۳۰ نفر آموزش دیدند و همه آن‌ها مدتی برای ما کار کردند و بیمه شدند و وام هم دریافت کردند. تعدادی از آنان در خانه دستگاه پارچه‌بافی دارند و تعدادی از این افراد هم جوان‌هایی بودند که در آموزش و پرورش استخدام شدند. آرزوی قلبی من ظهور امام زمان (عج) است و در حوزه کارم هم کار قرآنی‌ام را دوست دارم و دوست دارم شاهد بالندگی بیشتر آن در کشور باشم و در حوزه کارآفرینی هم دوست دارم محصولات تولیدی ما صادر بشود.

